

آشفتگی سیاسی آقای مراد عظیمی

بهرام رحمانی

bamdadpress@ownit.nu

آقای مراد عظیمی، نوشته ای تحت عنوان «طبقه کارگر کردستان و احزاب سیاسی» به تاریخ سه شنبه ۲ شهریور ۱۳۸۹، در سایت های اینترنتی منتشر کرده است که توجه من در سایت «افق روشن» به «تیترا» آن جلب شد. اما هنگامی که آن را خواندم بسیار متأسف شدم و بدون این که قصد کمترین بی حرمتی سیاسی به آقای مراد عظیمی داشته باشم سرتاپای نوشته او را علاوه بر آشفتگی سیاسی، یک مشت اتهامات بدون سند و ثبوتی دیدم که به افراد و احزاب پرتاب کرده است. حقیقتا این نوع برخوردها به دور از هرگونه اخلاق و پرنسیب سیاسی است. نوشته ربط چندانی به طبقه کارگر کردستان و معضلات و مشکلات اقتصادی، امنیتی و تشکل یابی و مسایل دیگر آن ندارد، بلکه هدف اصلی آن ظاهرا نقد آقای عبدالله مهتدی است که با سرعت بی سابقه ای حمله خود را به کومه له و حزب کمونیست ایران و بلشویک ها و کولنتای گسترش می دهد. در واقع نوشته ای که برخلاف تیترا، ظاهرا با نقد و یا افشای سیاست های عبدالله مهتدی شروع می شود و اتهامات بی اساسی را به دل خواه و به طور مکانیکی پشت سر هم بر علیه حزب کمونیست ایران و کومه له و حزب بلشویک و کولنتای و غیره ردیف می کند که نه نقد سیاسی آن معلوم است و نه نقد تاریخی و نه افشاگری آن. اساسا معلوم نیست نویسنده چه هدفی را دنبال می کند.

روشن است که حق طبیعی و آزادی بیان و قلم و اندیشه مراد عظیمی و هر کس دیگری است که افکار و سیاست ها و عملکردهای اجتماعی و فرهنگی هر جریان و فردی را دوست دارد مورد انتقاد قرار دهد. هیچ چیز و هیچ کس و هیچ جریان فکری، سیاسی، فرهنگی و مذهبی مقدس نیست که مروت انتقاد قرار نگیرد. اما اگر انتقاد غیرمنطقی و غیرواقعی و فراتر از همه همراه با پرخاشگری و تهمت زنی باشد حتی اگر نقاط درستی را هم مطرح کند به دلیل لحن تند و ناروا و اتهام زنی اش توجه کسی را جلب نمی کند و بیش از همه ضعف خود نویسنده را به نمایش و فضاوت افکار عمومی قرار می دهد. بنابراین، من هیچ انتقادی به مواضع سیاسی مراد به این فرد و آن جریان ندارم. آن چه که مرا واداشت این مطلب را بنویسم شیوه برخورد خصمانه و غیرواقعی و ناسالم او به افراد و جریانات سیاسی است.

عظیمی، مطلب خود را با آمار و ارقامی از طبقه کارگر ایران و کردستان شروع می کند و یا این که تاکید دارد کارگران کردستان بخشی از طبقه کارگران ایران هستند. بحثی در این مساله نیست و موضع درستی است. من هم با او موافقم که کارگران کردستان و مبارزه جاری آن ها، بخشی از مبارزه طبقه کارگر سراسر ایران است. طبقه کارگر و عموما کمونیست ها نه محلی، بلکه سراسری و انترناسیونالیستی فکر می کنند. اگر هم قرار است کردستان و جاهای دیگر ایران به آزادی برسند با غرق شدن در مسایل و سیاست های محلی بدون مبارزه سراسری بر علیه سرمایه داری و حکومت حامی آن، ره به جایی نمی برد و در بهترین حالت دست مایه ناسیونالیست های محلی می شود. اما آقای عظیمی، فقط «باید» های خود به کارگران تذکر می دهد و با امر و نهی می نویسد:

«... ب- با رعایت توازن طبقاتی، طبقه ی کارگر کردستان بایستی در هر سطحی در تشکلات واحد اقتصادی- طبقاتی، همزمان برای کسب آزادی های دموکراتیک، مطالبات اقتصادی و افق لغو کارمزدی مبارزه کند. پ- طبقه ی کارگر کردستان باید آگاه باشد، که واژه ی مردم در سطح فراطبقاتی و یا خواست های دموکراتیک یک انتزاع صحیح است. ولی، از منظر طبقاتی واژه ی مردم، بیان و تبلیغ خواست های مردمی، یا خلق، بالا بردن پرچم مردم یک فریب سرمایه داری است. در معنای منافع و مبارزه ی طبقاتی، مردم کردستان، همان قشر پائین خرده سرمایه دار، یا زحمتکشان، کردستان را افاده می کند. بنابراین، در هر روی آوری به جمعیت کردستان باید طبقه ی کارگر کردستان و زحمتکشان را مورد خطاب قرار داد، و نه برعکس «مردم کردستان، کارگران ووو».

می بینیم که آقای عظیمی کاری به گیر و گرفت های اقتصادی، امنیتی و اجتماعی کارگران کردستان ندارد و تنها «باید» های خود را برای آن ها می شمارد. واژه مردم را یادشان می دهد. کارگران کردستان باید برای افق «لغو کار مزدی» مبارزه کنند. در حالی که هیچ فعال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نباید به خودش اجازه دهد که برای کارگران هر گوشه ای از ایران و جهان، از موضع بالا و با لحن آمرانه «باید» و «بایستی» برخورد کند. طبقه کارگر، با قدرت و توانایی خویش دست به خودسازمان یابی می زند و با مبارزه متحد و متشکل و آگاهانه خود، برای تغییر نظم موجود می کوشد.

بر این اساس اولاً، کارگران و فعالین کارگری که دست شان زیر آتش است و لحظه به لحظه با انواع و اقسام فشارهای اقتصادی و سیاسی و امنیتی دست و پنجه نرم می کنند خودشان بهتر از من و شما و دیگران می دانند که چگونه مبارزه کنند و چه خواسته هایی را در اولویت فعالیت های خود قرار دهد. دوما، چرا باید کارگران کردستان و هر نقطه دیگر ایران و جهان «باید» و «بایستی» با فرمان مرادها، برای افق «لغو کار مزدی» مبارزه کنند؟ چنین نگرشی قبل از هر چیز کارگران قرن بیست و یکم را ناآگاه می پندارد که قرار است آگاهی طبقاتی را روشنفکرانی چون مراد، از بیرون به درون طبقه کارگر می برند. این سیاست ها و نگرش ها به غایت نادرست و هم چنین بر خلاف آموزه های مارکس است. سوماً، مدت زمانی است که برخی ها سوزن شان فقط و فقط روی «لغو کار مزدی» گیر کرده و با تکرار مداوم با جا و بی جای آن، انگار واژه جدیدی را کشف کرده اند و طوری در مورد آن سخن می گویند که انگار تاریخ خواست «لغو کار مزدی»، با آن ها شروع شده است.

بحث لغو کار مزدی، مالکیت خصوصی و برپایی جامعه اشتراکی کمونیستی، آن طور که بنیان گذاران سوسیالیسم علمی یعنی مارکس و انگلس در ابعاد مختلف فلسفی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن را روشن کرده اند بیش از ۱۶۰ سال قدمت دارد. کنگره «اتحادیه کمونیست ها» در نوامبر سال ۱۸۴۷ در شهر لندن برگزار شده بود مسئولیت نوشتن «مانیفست کمونیست» را به مارکس و انگلس واگذار کرد. «مانیفست» که ابتدا به آلمانی به چاپ رسید ترجمه انگلیسی آن برای نخستین بار، در سال ۱۸۵۰ در لندن منتشر شد و سپس به زبان های دیگر ترجمه و منتشر گردید. در «مانیفست کمونیست»، از جمله می خوانیم: «شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارت از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه است. شرط وجود سرمایه، کار مزدوری است. کار مزدوری منحصر به رقابت فی مابین کارگران بستگی دارد... بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خویش را به وجود می آورد. فزونی او و پیروزی پرولتاریا، به طور همانندی ناگزیر است.» در جای دیگری در همین مانیفست، آمده است: «ولی مگر کار مزدوری یعنی کار پرولتاریا برای وی مالکیتی ایجاد می کند؟ به هیچ وجه. کار مزدوری، سرمایه را ایجاد می کند؛ یعنی آن مالکیتی را به وجود می آورد که کار مزدوری را استثمار می کند و سرمایه تنها در صورتی می تواند افزایش یابد که کار مزدوری جدیدی ایجاد نماید تا مجدداً استثمارش کند. مالکیت در شکل کنونی آن مبتنی بر تضاد بین کار و سرمایه و کار مزدوری است... وقتی سرمایه وجود نداشته باشد، کار مزدوری هم دیگر وجود نخواهد داشت.»

یا این که در کتابی به نام «کار مزدی و سرمایه»، مجموعه سلسله سخن رانی های کارگری مارکس در سال های ۱۸۴۷ درج شده است که در این سخن رانی ها مارکس، بعضی از مقولات اساسی درباره تعیین دست مزد، ماهیت سرمایه، ارزش و قیمت کالاها و هم چنین رابطه بین سرمایه و کار مزدوری را در جامعه جدید بورژوازی توضیح داده است. مارکس در یکی از این سخن رانی هایش، این چنین تأکید می کند: «تا زمانی که کارگر مزدبگیر، یک کارگر مزدبگیر باقی بماند، سرنوشت اش به سرمایه، وابسته است. این همان وحدت منافع کارگر و سرمایه دار است که این همه درباره اش داد سخن داده اند که با رشد سرمایه، حجم کار مزدی رشد می کند یا به عبارت دیگر تعداد کارگران مزدبگیر افزایش می یابد، در یک کلام، سلطه سرمایه، بر تعداد بیش تری از مردم، سایه می افکند. در بهترین وضع ممکن یعنی وقتی که سرمایه تولیدی رشد می کند؛ تقاضا برای نیروی کار افزایش می یابد. بنابراین، قیمت توان کار یعنی دست مزد افزایش می یابد.» مارکس در پایان این سخن رانی های خود و در پایان این کتاب، تأکید می کند: «سوم: اتحادیه های کارگری به عنوان کانون های مقاومت علیه تجاوزات سرمایه به خوبی عمل می کنند آن ها گاهی به خاطر استفاده غیرعقلانه از توان شان شکست می خورند؛ زیرا به جای تلاش برای تغییر نظام موجود، جنگ علیه معلول ها می پردازند و از نیروهای سازمان یافته شان به عنوان اهرمی برای آزادسازی طبقه کارگر، یعنی الغای نظام دست مردها، استفاده نمی کنند.»

حال شاید خواننده آگاه و خود مراد، در این موارد به دست نوشته های فلسفی مارکس، ایدئولوژی آلمانی، کاپیتال مارکس و دیگر نوشته های مارکس و انگلس و لنین اشاره کنند که مملو از افق و چشم انداز لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی دارند. بنابراین، تأکید من با آوردن این فاکت ها این است که مساله «لغو کار مزدی» کشف این دوره کسی نیست و بحث های پایه ای و مهم مارکس در روابط و مناسبات طبقاتی و چگونگی لغو این مناسبات غیرانسانی، مکرراً به لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی تأکید شده است. در حالی که مدت هاست مراد و دوستانشان مساله لغو مالکیت خصوصی را از بحث های خود خارج کرده و تنها به لغو کار مزدی اشاره دارند. از سوی دیگر، باید بحث را به جای دیگری و نقد پایه ای تری برد و از نظر من این نقد در جایی اهمیت ویژه پیدا می کند این است که چرا بسیاری از جریاناتی که خود را کارگری کمونیستی هم معرفی می کنند اما کم تر در جهت مبارزه همه جانبه علیه سرمایه داری و بدون به هم ریختن صف ها و مرزهای طبقاتی با افق لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی حرکت می کنند. تازه این نقد هم باید در فضایی سالم و سیاسی و به دور از هرگونه پرتاب سنگ در تاریکی صورت گیرد.

مراد در این نوشته خود که با عبدالله مهدی شروع کرده و به طور ناگهانی از او به حزب کمونیست ایران و کولنتای و بلشویک ها می پرد، می نویسد:

«روز پنجشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۹، برنامه ی فارسی «بی بی سی» معلوم الحال مصاحبه ای با آقای عبدالله مهدی از «حزب کومه له ی کردستان» برگزار کرد. من در آن برهه خواستم مطلبی را روی کاغذ بیاورم. ولی به دلایل شخصی این نوشته به تأخیر افتاد. روشن بود که مصاحبه ی آقای ع م، بویژه از طرف انشعابون حزب کمونیست، یا کومه له، بی جواب نخواهد ماند- همچنان که چنین شد. «حزب کمونیست ایران، یا کومه له» به نمونه های ضد موازین دموکراسی این آقا اشاره کردند. این نیز شایان است که نقد از آقای ع م ابعادی فراتر از تشکلات سیاسی داشته است. پیشتر آقای کیوان ثنائی اقدام به افشاگری از کلاشی و کلاه برداری ایشان کرده بود(۱). ولی، به نظر من نقد مخالفان حزبی دیروزی آقای ع م ناپیگیر و فرصت طلبانه بوده است. چرا که اینها از پرداختن به ریشه ی مسئله طرفه رفته اند- به سودشان نبوده و نیست. باید گفت که اخلاق و منش سیاسی آقای ع م با محدود نمی شود. برابر با مثل انگلیسی: یک سیب گندیده در بین هزاران سیب سالم، آقای ع م یک مورد استثنائی بد از سابقه ی درخشان حزب کمونیست مادر- پیش از انشعابات- نبوده است. بلکه باید سرنخ اخلاق و سیاست کنونی آقای ع م را در همان حزب کمونیست مادر پیدا کرد. هر فرد شریفی چه در درون آن تشکیلات و یا جدا شده از آنها، گونه هائی از اخلاق آقای ع م را شاهد بوده اند. اما، نباید به حزب کمونیست مادر زیاد سخت گرفت.»

باین ترتیب، می بینیم که آقای مراد عظیمی به بهانه نقد و یا افشای سیاست های آقای عبدالله مهدی، زمین و زمان را به هم دوخته است تا افق «لغو کار مزدی» خود را اثبات کند؟ او، به جای این که مستقیماً سیاست های امروزی مهدی را نقد و یا افشا کند به گفته های فردی استناد می کند که بارها در سایت های اینترنتی درباره

این که به عنوان عضو از یک بانگ در هلند وام گرفته و به سازمان مهتدی داده است پول او را باز پرداخت نمی کنند، شکایت کرده است. مراد، نیک می داند که در کشور آزاد هلند چون لندن و استکهلم و غیره دادگاه و قاضی و غیره وجود دارد تا این نوع جرایم را دنبال کنند و تا جرم فرد ثابت نشده او را متهم نمی نامند. در واقع اصل بر برائت مجرمین است. اما گویا در فرهنگ ما، نخست باید فرد را متهم کرد و سپس به دادگاه سپرد تا تازه او را محاکمه کنند! نمونه های زیادی وجود دارد که حکومت اسلامی حتا کسانی را اعدام کرده که بعدها روشن شده که جرم او حداکثر زندان بوده است. یا اکنون از مصباح پردی و وزیر اطلاعات حکومت اسلامی بدون این که سندی به جامعه نشان دهند و کسی را محاکمه کنند در مقابل دوربین های رادیو و تلویزیون، محمد خاتمی را به گرفتن یک میلیارد دلار از آمریکا و عربستان سعودی برای ضربه زدن به نظام اسلامی متهم می کنند. کسی که هشت سال رییس جمهور این نظام بوده و اکنون نیز برای بقای همین نظام آدم کش تمام نیروی خود را به کار می برد اما تنها به دلیل این که منتقد احمدی نژاد و جناح حاکم است باید مورد شدیدترین تهمت های جناح حاکم قرار گیرد. در واقع دعوای دو جناح غالب و مغلوب حاکمیت نه دغدغه مردم، بلکه اساسا بر سر چگونگی تقسیم قدرت است. سئوال این است که آیا مراد به پرونده مهتدی در هلند دسترسی داشته و مطلع شده که او، به دلیل بالا کشیدن پول این عضو سابق شان توسط دادگاه متهم شده است که وی با استناد به آن، او را بار دیگر در نوشته اینترنتی خود متهم می کند؟!

او، در ادامه می نویسد: «آقای ع م (عبداله مهتدی) یک مورد استثنائی بد از سابقه ی درخشان حزب کمونیست مادر- پیش از انشعابات- نبوده است. بلکه باید سر نخ اخلاق و سیاست کنونی آقای ع م را در همان حزب کمونیست مادر پیدا کرد.»

اولین سئوال از آقای مراد این است که تکامل انسان و تکامل تاریخ را چگونه می بینند؟ مگر انسان ها سازندگان تاریخ خویش نیستند؟ اگر چنین است هر جریان و انسانی را باید در دوره خودش مورد بحث و بررسی و نقد قرار داد تا واقعیت های تاریخی سر جای خودش قرار گیرند و هر کسی مانند آقای عظیمی آن را به دل خواه تحریف نکند. آیا کسی که تا دیروز راست بوده و امروز تغییر نظر و سیاست داده و به این نتیجه رسیده که رهایی بشر نه توسط بورژوازی، بلکه توسط طبقه کارگر امکان پذیر است و به طور علنی این تغییر فکری خود را تبلیغ می کند و با مراجعه به آقای مراد می گوید من می خواهم با شما و همکارانتان که افق «لغو کار مزدی» را دنبال می کنید همکاری کنم دست رد به سینه اش می زنید و می گویند نه؛ چون که گذشته او راست بوده است؟ یا این که فلان هم فکر دیروزی مراد در فلان کشور، اکنون به گرایش راست چرخیده است اگر به سازمان راستی برای عضویت و فعالیت و همکاری مراجعه کند به او می گویند نه؛ چون که گذشته او چپ و کمونیست بوده است؟! یا این که فردی از خانواده بورژوا و یا مذهبی می آید اما به کمونیسم روی آورده است باید چنین فردی را به خاطر گذشته اش و موقعیت خانوادگی اش مورد استیضاح و بازخواست قرار داد؟ در پایین در رابطه با موضع مراد درباره کولنتای، نشان خواهیم داد که او، اتفاقا به کلتای این انتقاد را دارد که چرا از خانواده بورژوازی و نظامی خود بریده و به حزب سوسیال دمکرات روسیه پیوسته است.

مراد عظیمی، می تواند و آزاد است با یک چرخش قلم تاریخ کومه له، تاریخ حزب کمونیست ایران، تاریخ بلشویک ها و غیره را تحریف کند و به انسان هایی که در یک دوره معین از تاریخ زندگی خود را آگاهانه و داوطلبانه و با هر سطح شناخت از کمونیسم، از موضع کارگر و زحمت کش به جنگ بورژوازی رفته اند و در این راه زندانی و شکنجه شده اند؛ در جنگ های مسلحانه نابرابر معلول گردیده و یا جان باخته اند؛ تبعید و محرومیت کشیده اند؛ از زندگی خود و خانواده شان مایه گذاشته و سرانجام در راه آرمان های خود قربانیان زیادی نیز داده اند این چنین برخورد های زشت و ناروا نسبت دهد. سئوال از مراد این است که آزادی بیان و قلم و توانستن باید سبب شود انسان احساس مسئولیت سیاسی و اجتماعی خود را کنار بگذارد و هر آن چه دلش خواست به دیگران نسبت دهد؟!

مراد در حمله به کولنتای، به دفاع از پدر او برمی خیزد و اضافه می نویسد: «در زندگی نامه ی «الکساندرا کولونتای، Alexandra Kollontai» عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک (۲)، یاد می شود که او برای کمک مالی به حزب سوسیال دموکرات بلشویک- در زمان تزار نیکلای دوم- از خانواده اش دزدی می کرده است! پدر الکساندرا در ارتش تزاری افسر بوده است. پدر دخترش را با مهر پدری دوست می داشته است. ولی، در راه حزب، برای فرزند مهر پدری ارجحی نداشت ووو. همه چیز فدای آرمان حزب. این اخلاق کمونیستی نیست، بلکه سرمایه داری است. ولی این استنتاج به این معنای نیست که هیچ بورژوائی اخلاق انسانی ندارد.»

اگر چند سطر بالاتر به همین نوشته خود مراد رجوع کنیم می بینیم که او به کسانی که از واژه «مردم»؛ «خلق»، «تبلیغ خواست های مردمی» استفاده می کنند حمله بی رحمانه ای می کند: «پ- ... از منظر طبقاتی واژه ی مردم، بیان و تبلیغ خواست های مردمی، یا خلق، بالا بردن پرچم مردم یک فریب سرمایه داری است. در معنای منافع و مبارزه ی طبقاتی، مردم کردستان، همان قشر پائین خرده سرمایه دار، یا زحمتکشان، کردستان را افاده می کند.»

حال باید قضاوت کرد که دفاع مراد از افسر تزاری و حمله او به دختر مبارز و کمونیست او که برای سرنگونی تزار مبارزه می کرد و از پدرش هم که بخشی از سیستم دیکتاتوری تزاری بود، برای کمک به حزب پول هایی را یواشکی کش می رفته است، می گوید: «این اخلاق کمونیستی نیست، بلکه سرمایه داری است. ولی این استنتاج به این معنای نیست که هیچ بورژوائی اخلاق انسانی ندارد.» واقعا مراد این تناقضات فکری خود را چگونه توجیه می کند؟ آیا خود مراد در این نوشته اش، اخلاق کمونیستی را رعایت کرده است؟ آیا فرزندان آیت الله هایی چون گیلانی، ملاحسنی و غیره که چپ و کمونیست شدند و علیه سیستم حاکم و افکار و سیاست های پدرشان به مبارزه برخاستند از نظر مراد کار بدی کرده اند؟ و به «مهر پدری پشت کردند»؟!

رشید حسنی، پسر بزرگ ملا حسنی بود. یکی از هم زندانی های رشید در زندان قصر نوشته است: «رشید را در زندان قصر دوباره دیدم. دیسک گردن داشت و انواع اقسام دردهای دیگر از ناراحتی کمر تا زخم معده و .. انسانی بسیار جدی و سخت پایبند اصول اعتقادی اش بود. او همان جا ماند و من به اوین رفتم. بعد از آزادی از زندان همواره از او خبری داشتیم. با انشعاب در سازمان فدائی او جزو سر سخت ترین مدافعان خط مشی اقلیت بود.»

در بحبوحه دستگیری های سال ۶۰ یکی از خویشانش خبر داد که رشید دستگیر شده است و حسنی در نماز جمعه ارومیه گفته است که خودش به دست خودش او را تحویل پاسداران داده است. بعدها ملاحسنی، در خاطرات خود، در رابطه با اعدام رشید، نوشته است: «... يك روز رشید به تهران آمده بود. جاییش را شناسایی کردیم. در کمیته انقلاب تهران با آیت الله مهدوی کنی تماس گرفتم و گفتم يك موردی هست، چند نفر مسلح بفرستند. نگفتم پسر من هست. یکی از محافظان خودم به نام آقای جلیل حسنی را نیز همراه آن ها کردم. او از بچه های کمیته ارومیه بود و الان به تجارت مشغول است. گفتم اگر مقاومت یا فرار کرد بزنید نذارید فرار کند و اگر هم تسلیم شد، دستگیر کنید و به کمیته تحویل بدهید. آن ها رفتند و او را دستگیر کردند. رشید چند روزی در کمیته تهران بود. بعد برای بازجویی و محاکمه به تبریز انتقال دادند. او چون محل فعالیت هایش، استان آذربایجان بود در این شهر محاکمه و به اعدام محکوم شد و بلافاصله حکم اجرا گردید. در مرحله اول، رشید را به دادستان وقت، حضرت حجت الاسلام سید حسین موسوی تبریزی تحویل داده بودند، او نیز وی را به یکی از داماد هایش که او هم قاضی بود، سپرد و حکم اعدام رشید را او صادر کرده بود. حتی بعد از اعدام جنازه اش را هم به ما تحویل ندادند. وقتی خبر اعدام رشید را شنیدیم، چون به وظیفه خود عمل کرده بودم هیچ ناراحت نشدم... حقیقت این است که رشید مستحق اعدام نبود. او جنایتی را مرتکب نشده بود، یا کسی را نکشته بود تنها جرمش این بود که گرایش شدید کمونیستی داشت و این هرگز منجر به اعدام کسی نمی شود. حداکثر این است که باید به حبس ابد محکوم می گردید. متأسفانه قاضی پرونده همین طور فله ای حکم صادر کرده بود...»

از مراد پرسیدنی است که کولتای به عنوان کمونیست و عضو کمیته مرکزی بلشویک ها، اگر به دست پدرش و همکاران امنیتی او که افسر ارتش تزاری بود دستگیر می شد چه رفتاری با او می کردند؟! صاف و ساده حمله مراد به کلنتای از این زاویه است که چرا او از خانواده پروژوایی بریده و به حزب بلشویک پیوسته است.

بی شک انتقاد سیاسی به لنین و رهبری بلشویک ها و به ویژه در دوره مشیت آهنین استالین، جای خود را دارد. اما جنس انتقاد مراد، جنس دیگری ست. مثلاً می توان این نقد را به بلشویک ها داشت که شما فراخوان کنگره شوراهای کارگری بودید و گفته بودید: «همه قدرت به دست شوراهای» پس چرا حزب تان به جای طبقه کارگر و شوراهای کارگری قدرت را قبضه کرد و مخالفین خود را قلع و قمع؟ چه عوامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی داخلی و بین المللی سبب شد که به جای حرکت بلشویک های در قدرت به سوی لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی، برنامه «نپ» که به گفته طراح اصلی آن، یعنی «لنین» یک برنامه بورژوازی اما کنترل شده برای یک دوره معینی بود، مطرح شد و پس از مرگ لنین، استالین آن را به عنوان اقتصاد سوسیالیستی به جامعه تحمیل کرد؟! در حالی که انتقاد مراد به کولنتای، لنین و بلشویک ها نیز از این دست نیست.

مراد در ادامه نوشته خود، به جمهوری آذربایجان زمان پیشه وری می رسد و می نویسد: «در نمونه ی ایران و تحت رهنمود استالین فرقه ی دموکرات آذربایجان ساخته شد. فردا در معامله اش با «هری ترومن، Harry Truman»، رئیس جمهور وقت آمریکا، استالین فرقه ی دموکرات آذربایجان را فروخت. دیروز فرقه ی دموکرات شعار «اولدی واردی، دوندی یوخدی، تا مرگمان می رژیم» می دادند. امروز دستور آمد، مقاومت نکنید. هزاران آذری قتل و عام شدند. برای هدف بزرگ استالین، هدف کوچکتر فدا شد! به سر کمونیست های یونان نیز همین بلا آمد و بسیاری نمونه های دیگر. در این سنت جان آدم و آدم ها ارزشی ندارند. زنده باد هدف. سخن کوتاه، مقوله ی ع م، یعنی کلاشی، دزدی و اپورتونیسیم، یا «هدف وسیله را توجیه می کند» به حزب بلشویک برگشته و سپس از آن جا به آقای ع م بر می گردد.»

در صورتی که این برخورد مراد به جنبش آذربایجان با برخوردهای شوینیست های فارس و سلطنت طلبان تفاوت چندانی ندارد. چرا که هم شوینیست های فارس و سلطنت طلبان و هم مراد، جنبش آذربایجان و دولت وقت آن به رهبری پیشه وری را که بزرگ ترین دستاوردهای رفاهی و اجتماعی و سیاسی را در کوتاه مدت به کارگران و مردم زحمت کش این منطقه به ارمغان آورد اشاره ای نمی کند و یا این که این جنبش از شکاف و کشمکش دولت ها راه خود را طی کرد اشاره ای نمی کند. هنگامی که پیشه وری و دولت او حقوق کارگران و زنان و کودکان را تعیین کرد و دانشگاه و مدرسه راه انداخت و خیابان ها آسفالت کرد در تهران چنین خبرهای نبود. خود پیشه وری، در پاکو قربانی پاک سازی های استالین شد. چرا که با سیاست های او موافق نبود. بنابراین، نگرش مراد به جنبش آن زمان آذربایجان، نگرشی به غایت نادرست و راست است.

مراد، با همان نگرشی که به جنبش آذربایجان دارد به کردستان نیز تسری می دهد: «مشابه تجربه ی ناکام فرقه ی دموکرات آذربایجان، تحت رهنمود شوروی، جمهوری کردستان، در روز ۲۵ مرداد ۱۳۲۴، به ریاست جمهوری قاضی محمد در شهر مهاباد اعلام گردید. و همان سرنوشت فرقه ی دموکرات آذربایجان، در بعدی دیگر، تکرار شد.»

در حالی که ماهیت طبقاتی جمهوری آذربایجان و جمهوری مهاباد با همدیگر بسیار متفاوت بود. اما در این نگرش مراد، حتما اشاره ای به این مساله نمی شود که جنبش های آن دوره متأثر از تحولات جهانی و منطقه ای و تحولات کشور بود و نسبت به حکومت مرکزی جنبش هایی رو به جلو بودند و برای رهایی مردم سراسر ایران مبارزه می کردند که توسط ارتش آدم کش حکومت پهلوی قصابی شدند و حاصل آن جز ادامه دیکتاتوری پهلوی و سرکوب و شکنجه و اعدام و استثمار نیروی کار تا انقلاب ۱۳۵۷ حاصل دیگری نداشت. مراد، کاری به این مسایل ندارد. همین نگرش فکری نادرست به جنبش های اجتماعی در تاریخ است که مرادها را به موضع گیری های غلط و نادرست و پرخاشگر می کشاند.

او، درباره تاسیس کومه له نیز چنین موضع گیری می کند: «... جریان ناسیونالیستی کرد «کومه له زحمتکشان» با آرم ستاره و خیش، یا گاو آهن، یکی از این جریانات ناسیونالیستی با پیراهن چپ- از پارچه ی جنس مائوئیسم!- در سال ۱۳۴۷ بنیاد شد. اما، این زمان، مقطعی است که اصلاحات ارضی به فرجام نهائی رسیده و نیروی کار در شکل عام در گستره ی ایران و منجمله کردستان کالا شده بود. حتی پیشتر از اصلاحات ارضی، در فرایند کند سلب مالکیت از دهقانان کردستان، نسل اول طبقه ی کارگر کردستان، برای فروش تنها تملک، دارائی یا کالا، یعنی نیروی کارشان، روانه ی شهرهای دیگر می شدند. از منظر پراکسیس مارکس، نمی توان آقای ع م را تجدید نظر طلب نامید. اگر او و چند جوانی که در سال ۱۳۴۷ دور هم جمع شدند، هدفشان سازمان یابی طبقه ی کارگر کردستان، به مثابه بخشی از طبقه ی کارگر ایران می شد؟ امروز جایز بود پشتگردش به آرمان رهایی طبقه ی کارگر کردستان، ایران و جهان و پیوستن آشکارش به اردوگاه سرمایه داری ارتجاعی جهان مهر تجدید نظر طلبی یا رویزیونیسم زد.»

مراد هم چنان تاریخ را با سرعت باد طی می کند و حساب اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له را نیز در مقطع انقلاب ۵۷ می رسد: «پیوند اتحاد مبارزان کمونیست با کومه له ی ناسیونالیست یک مصلحت دو جانبه بود. اولی، همراه با تامین امنیت علیه سرکوب رژیم سرمایه داری جدید ایران، به مخزنی از نیروی انسانی، و نه ضرورتا کارگری، دست می یافت. ولی با این حرکت، «ا م ک» در تله ی ناسیونالیسم کرد می افتاد. جانب کومه له ی ناسیونالیست، در مقابل حزب دموکرات رقیب، استحکام نظری و تشکیلاتی پیدا می کرد. آشکار بود که این ازدواج مصلحتی عاقبت خوشی نخواهد داشت. یک سال بعد از تاسیس حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۶۲، اولین ترک های ناسیونالیسم کرد در درون حزب کمونیست ایران هویدا شدند ووو.»

لااقل مراد، اولین بار این کشف می کند که: «اولین ترک های ناسیونالیسم کرد در درون حزب کمونیست ایران هویدا شدند»

بر خلاف ادعای غیرواقعی مراد، کومه له تنها جریانی از کردستان بود که اتفاقا با گرایش ناسیونالیستی کرد تاسیس نشد، بلکه به قول مراد متأثر از گرایش مائوئیستی بود. فعالین و رهبران این جریان در زمان دیکتاتوری شاه، آن چنان منطبق و اجتماعی فعالیت کردند و با وجود آن که بسیاری از رهبران و فعالین آن توسط حکومت پهلوی دستگیر و زندانی شدند اما هرگز ساواک (پلیس مخفی مخوف شاه) نتوانست به واقعیت های سازمان دهی درونی این سازمان پی ببرد و آن را از هم بیاشاند. یک دلیل مهم آن، شیوه سازمان دهی تشکیلاتی و دلیل مهم دیگرش نیز مقاومت بی سابقه زندانیان کومه له در مقابل شکنجه گران بود. کومه له در انقلاب ۱۳۵۷، شرکت فعال داشت. این سازمان، هم زمان با انقلاب اعلام موجودیت علنی کرد و بلافاصله به یک جریان اجتماعی و محبوبی تبدیل شد. جریانی که هم در مقابل یورش های وحشیانه حکومت ایستاد و هم در مقابل ساخت و باخت های زهان و آشکار حزب دمکرات کردستان با حکومت اسلامی.

سازمان دهی مردم آزادی خواه در شوراهای دهقانی و شهری، تشکل های زنان، جمعیت ها، اتحادیه های دهقانی، تشکل های کارگری، زنان، حرکت های سیاسی اعتراضی اجتماعی چون تحصن مردم شهر سنندج علیه حضور نیروهای حکومت اسلامی، کوچ مردم شهر مریوان، راه پیمایی طولانی سنندج - مریوان و بانه و سقز به طرف مریوان، صحنه سیاسی نوینی به کردستان و جنبش انقلابی آن داد. در پشاپیش این جنبش نوین و انقلابی کردستان، کومه له و از جمله رهبران آن چون رفیق فواد مصطفی سلطانی قرار داشت.

حکومت تازه به دوران رسیده اسلامی، کردستان را روز ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۷، یعنی حدود ۲۵ روز پس از پیروزی انقلاب، مورد حمله قرار داد. در این روز نیروهای مستقر در پادگان سنندج، شهر را مورد حمله تانک و توپ های خود قرار دادند که در اثر این حمله صدها تن جان باختند و یا زخمی شدند. در دومین روز حمله ارتش آدم کش دیروزی شاه و امروزی اسلامی بر علیه مردم شهر سنندج، صدیق کمانگر سخن گوی شورای موقت سنندج، با ارسال نامه ای به خمینی هشدار داد که «این درگیری مسلحانه از طریق صفدری نماینده دولت و پادگان سنندج تحمیل شده است.»

در پی این واقعه طالبانی، در راس یک هیات دولتی به سنندج آمد و با نمایندگان مردم کردستان برای تشکیل شورای ۱۱ نفری شهر، به توافق رسید و نسبتا اوضاع آرام شد. اما حکومت اسلامی، با تبلیغات دروغین و غیرواقعی خود، هم چنان نیروهای سرکوبگر خود را روانه کردستان کرد.

صدیق کمانگر، با موقعیت اجتماعی خود و به اعتبار کومه له، در برابر هیات های اعزامی حکومت اسلامی به کردستان محکم و استوار می ایستاد و بر خواسته های مردم کردستان تاکید می کرد.

نیروهای وابسته به حکومت اسلامی در تاریخ ۳۱ فروردین ماه ۱۳۵۸، یک جنگ داخلی کرد و ترک را به مردم شهر نطقه تحمیل کردند و گله های حزب الله و پاسداران و نیروهای ارتش به فرماندهی ملاحسنی امام جمعه معروف ارومیه، شهر را ویران و اموال مردم را غار کردند. از سوی دیگر، نیروهای حکومت در شهر مریوان به روی

تظاهرکنندگان آتش گشودند و در روز ۲۳ تیر ماه، ۲۴ نفر را کشتند و بیش از ۴۰ نفر را نیز زخمی کردند. هوایماهای جنگی بر فراز شهرهای کردستان به پرواز درآمدند و دیوار صوتی را شکستند. خمینی، با صدور فرمانی به ارتش و حزب الله فرمان داد که با تمام قوا به شهر پاره حمله کنند. باین ترتیب، ارتش و سپاه پاسداران و نیروهای حزب الله هجوم همه جانبه ای را در روز ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ به شهرهای کردستان آغاز کردند. خمینی، هم چنین در ۲۸ مرداد دستور حمله به سنندج را نیز صادر کرد. روز ۲۸ مرداد ۵۸، خلخال که چون آدم کشی داشت به عنوان حاکم شرع از سوی خمینی، برای راه انداختن اعدام های دسته جمعی بدون محاکمه، به کردستان اعزام گردید. خلخال، دادگاه های صحرایی راه انداخت و پاسداران تحت امر خلخال، هر کسی را که به عنوان مخالف دولت دستگیر کردند بلافاصله به جوخه های مرگ سپردند. روز ۲۹ مرداد ماه، نیروهای ارتش و پاسدار بخشی از شهر سنندج را به تصرف خود درآوردند. این ها چند نمونه از حملات پی در پی نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی و جنایات بی شمار آن در کردستان، فقط در ماه های اول انقلاب و اولین بهار آزادی است.

در پی حمله به کردستان، نیروهای سرکوبگر حکومتی به ترکمن صحرا، به شوراها و دیگر تشکل های کارگری و نهادهای دمکراتیک دیگر، سازمان ها و احزاب سیاسی چپ، به تجمعات زنان و اجباری کردن حجاب اسلامی، به روزنامه ها و چاپ خانه ها و اشغال آن ها، به دانشگاه ها و بستن این مراکز علم و دانش یکی پس از دیگری یورش بردند. علاوه بر اعدام های اوایل انقلاب، جوخه های مرگ حکومت اسلامی به ویژه از سال ۶۰ تا ۶۲ فعال تر شدند و قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، اوج وحشی گری حکومت سرمایه داری اسلامی بود. جنایاتی که در کردستان و سراسر ایران، هنوز هم ادامه دارد.

بنابراین، به جرات می توان گفت که کومه له تنها جریان سیاسی سوسیالیستی ایران بود که حتا یک لحظه نیز حاکمیت سرمایه داری اسلامی را نه تنها نپذیرفت، بلکه با بسیج توده ای و با قدرت در مقابل آن محکم و استوار از موضع کارگران و محرومان ایستاد و هنوز هم در جهت سرنوشتی حکومت اسلامی و تحقق شعار «آزادی، برابری، حکومت کارگری» که شعار اصلی حزب کمونیست ایران است بر خلاف جریانات دیگر، نه برای حاکمیت حزبی، بلکه بر عکس برای حاکمیت طبقه کارگر مبارزه می کند. یک تفاوت سیاسی و طبقاتی مهم و پایه ای حزب کمونیست ایران با سازمان ها و احزابی که از آن جدا شده اند در همین سیاست طبقاتی و هدف پایه ای برای قدرت گیری طبقه کارگر است.

در واقع نحوه شکل گیری حزب کمونیست ایران را باید در تحولات انقلاب ۵۷ و حضور موثر طبقه کارگر به عنوان پیش زمینه آن مدنظر قرار داد. انقلاب ۵۷، حضور طبقه کارگر در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور را فعال تر کرد و تحولی مهم و مطابق با نیازهای مبارزه طبقاتی را به وجود آورد. در آن دوره، یکی از مهم ترین این نیازهای طبقه کارگر و به ویژه فعالین آن، طرف متشکل کننده و هدایت کننده این طبقه، یعنی حزب کمونیست بود. انقلاب سبب شده بود که بحث های حزب و طبقه و چگونگی سازمان دهی مبارزه سیاسی چپ، ضرورت عینی و مادی پیدا کند. اما کل چپ مطرح در آن دوران، پرو روس، پرو چینی، پوپولیست و یا محافظ و گروه های کوچک مستقل چپ بودند. بنابراین، بازبینی در بلوک چپ ایران، یک واقعیت غیرقابل انکار بود و شرایط آن زمانه چنین بازبینی را به طور جدی طلب می کرد. این بازبینی با دخالت سازمان ها و عناصر آگاه و دخالت گر مارکسیسم انقلابی به این خواست زمانه، با جدیت و سرعت بیش تری به جلو صحنه سیاسی کشور رانده شد.

پروسه نزدیکی اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له، بحث هایی را که در زمینه تشکیل حزب کمونیست پیش بردند توجه بسیاری از محافظ چپ آن دوره و گروه های مستقل چپ را به امر چگونگی تشکیل حزب جلب کرد. در این پروسه، فعالیت های تئوریک، سیاسی، سازمانی، پراتیکی و تشکیلاتی مهمی صورت گرفت. نتیجه محوری این مباحث و فعالیت های فشرده و بی وقفه و پیگیر، انبوهی از ادبیات و سیاست های مارکسیستی و انتشار برنامه کمونیستی و سیاست های پراتیک کمونیستی توسط کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست بود. در بطن همین فعالیت ها در جهت مارکسیسم انقلابی بود که نهایتا حزب کمونیست ایران با پیوستن گروه ها و افرادی به مارکسیسم انقلابی، تاسیس شد.

ابراهیم علیزاده، منصور حکمت، جعفر شفیق زاده، صدیق کمانگر، عبدالله مهتدی و... در پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران، نقش های برجسته ای ایفاء کردند و این که اکنون هر کدام از آن ها، در کجای تحولات سیاسی ایران، در جایگاه چپ، رفرمیست و راست ایستاده اند بحث دیگری است. این که امروز عبدالله مهتدی به سیاست راست و ناسیونالیستی چرخیده است ذره ای از این واقعیت کم نمی کند که در آن دوره، به عنوان کمونیست انقلابی نقش مهمی در تشکیل حزب کمونیست ایران و سال ها بعد از تشکیل آن داشت. جامعه صحنه کشمکش های سیاسی و اجتماعی و افق ها و جنبش های متفاوت است. در متن شرایط تاریخی که هر حزبی در آن فعالیت داشته است، در تاریخ خودش باید در ارتباط با منافع جنبش های دیگر ارزیابی کرد. آن دوره عبدالله مهتدی، به جنبش مارکسیسم انقلابی پیوست و این دوره به جنبش ناسیونالیسم کرد پیوسته است.

در پائیز ۱۳۶۱، کنگره اول حزب در مناطق آزاد کردستان تشکیل شد. در یازدهم شهریور ماه ۱۳۶۲، اتحاد مبارزان کمونیست، سازمان انقلابی زحمت کشان کردستان (کومه له) و افراد و جمع های مارکسیسم انقلابی از دیگر سازمان ها جدا شده بودند، حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند. حضور فعال کومه له در تشکیل حزب کمونیست ایران، ناشی از بسط و گسترش سنت های انقلابی سوسیالیستی و نفوذ اجتماعی و سیاسی اش نه تنها در کردستان، بلکه تا حدودی در خارج کردستان نیز بود.

کمیته مرکزی کومه له در آن هنگام طی برگزاری یک رفراندوم تشکیلاتی پیوستن کومه له را به این تشکیلات جدید به رای گذاشت و بیش از ۹۸ درصد از فعالین آن موقع کومه له به آن رای مثبت دادند.

تشکیل حزب کمونیست ایران در آن مقطع که رعب و وحشت و کشتار و جنگ همه فضای جامعه ایران را پر کرده بود و یاس و ناامیدی به حدی در میان انقلابیون و مردم قوی بود که حتا برخی از سازمان های آن دوره چون پیکار و رزمندگان منحل شدند و از بین رفتند و جریاناتی چون راه کارگر فعالیت های خود را به حالت تعلیق درآوردند تا

موج سرکوب و کشتار بگذرد. در حالی که تعداد چشم گیری از کمونیست های ایرانی متشکل در کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست و گروه های دیگر و فعالین منفرد آستین ها را بالا زدند و حزب کمونیست ایران را در آن فضا به وجود آوردند تا جواب دندان شکنی به حکومت اسلامی که سازمان ها و احزاب و تشکل های کارگری و زنان و دانش جویان و نویسندگان و غیره را از بین می برد، بدهند؛ حقیقتا یک واقعه تاریخی عظیمی بود. واقعه ای که در تاریخ به ندرت اتفاق می افتد و اراده گرایانه نیست. چندی طول نکشید که این حزب به لحاظ کمیت و کیفیت به بزرگ ترین حزب خاورمیانه تبدیل شد. تولید نظری و تجارب پراتیکی این حزب به جدی است که تاکنون در ایران و حتا کشورهای همجوار ایران به غیر از ترکیه (نه به لحاظ نظری، بلکه به لحاظ تجربه و تاریخ فعالیت متشکل حزبی و کارگری) سابقه نداشت.

در هشتمین سال فعالیت حزب کمونیست ایران، فراکسیون کمونیسم کارگری تشکیل شد و در سال ۱۳۷۰ با جدایی کمونیسم کارگری از آن، هر چند این حزب به لحاظ انسانی و حتا نظری ضعیف شد و از آن تاریخ تاکنون با افت و خیزهای سیاسی روبرو بوده است اما تغییری اساسی در اهداف و برنامه و مواضع خود به وجود نیاورده و هم چنان بر سرنگونی سرمایه داری و حکومت حامی آن در ایران از موضع استراتژی کمونیستی تاکید می ورزد. شاید با درایت و دورنمای سیاسی و احساس مسئولیت اجتماعی و طبقاتی بیش تر می شد جلو این انشعاب را گرفت. خودمحرورینی های مطلق و گریز از مسئولیت های سنگین سیاسی - تشکیلاتی اعضای دفتر سیاسی آن موقع حزب، تاثیر زیادی در این انشعاب داشت.

در طول دوره هایی از فعالیت ۲۷ ساله حزب کمونیست ایران، گرایش ناسیونالیستی سر برآورد از جمله گرایش عبدالله مهدی و عمر ایلخانی زاده. اما آن ها زمانی که نتوانستند رهبری کومه له و حزب کمونیست ایران را قبضه کنند و به سمت گرایشات راست ببرند راه انشعاب را در پیش گرفتند و یا چند سال پیش تعداد دیگری از اعضا و کادرهای کومه له که مدتی اسم خود را «فراکسیون کومه له» گذاشته بودند از این حزب جدا شدند. این انشعابات از موضع ناسیونالیستی بود. بنابراین، حزب کمونیست ایران، مانند هر جریان دیگری راه خود را طی می کند و رهبران و کادرهای چپ و کمونیست آن اجازه نمی دهند گرایشات راست و ناسیونالیست آن را به جای دیگری ببرند و یا به انحلال بکشاند. طبیعی ست که باید از انسان های مبارز و انقلابی که در صفوف حزب کمونیست ایران و یا هر سازمان انقلابی دیگر ایستاده اند و با هر ایراد و اشکال و کمبودی از کمونیسم و طبقه کارگر دفاع می کنند و برای تغییر نظم موجود به نفع کارگران و محرومان می کوشند باید قدردانی کرد و در عین حال در فضایی رفیقانه و صمیمانه و سالم اشکالات و کمبودهای این حزب و سازمان کردستان آن کومه له را مورد نقد و بررسی قرار داد.

کومه له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، دنیایی از مبارزه، فداکاری، جان فشانی و تجربه کار و فعالیت سیاسی، تشکیلاتی و عرصه مبارزه مسلحانه را پشت سر خود دارد و کوله باری از تجارب ارزنده در عرصه مبارزه کارگری، برپایی تشکل های اجتماعی، زنان و غیره است. امروز کارگران، زنان، جوانان، دانش جویان و محرومان کردستان نسبت به مبارزه کمونیستی متشکل علیه سرمایه داری و حکومت آن و پیش برد مبارزه متحد و همبسته با کارگران و انقلابیون و آزادی خواهان سراسر ایران، بسیار حساس ترند و بی شک این وضعیت را باید مدیون کومه له و تلاش های سازمان گرانه و روشن گرانه کمونیستی آن دانست. از سوی دیگر، این که گفته می شود کردستان همواره سنگر آزادی خواهان و کمونیست های سراسر ایران است به دلیل آن حساسیت و مسئولیت سیاسی انسان دوستانه و اجتماعی است که کومه له پرچم دار مبلغ و مروج آن بوده است. در تاریخ که متأسفانه هیچ سازمان و حزب ایرانی قدرت و توانایی فراخوان هیچ اعتصاب و اعتراض در یک منطقه و یک شهر ایران را ندارد کومه له در کردستان، از آن چنان جایگاه اجتماعی و محبوبیت و اعتماد به نفسی برخوردار است که در همین چند سال اخیر دو بار فراخوان اعتصاب عمومی در کردستان را داده است که هر دو بار نیز حتا به نوشته ها و گفته های مخالفین کومه له نیز با استقبال کارگران و مردم آزادی خواه و با موفقیت چشم گیری برخوردار بوده است. این اعتصابات قوت قلب و و روحیه مبارزاتی بیش تری به کارگران و مردم کردستان و سراسر ایران داده است. دلیل این موفقیت چیست؟ غیر از این که اعضا و کادرها و دوستداران کومه له، به دلیل مبارزه صادقانه و پیگیرشان و هم چنین برخوردهای انسانی شان حتا با مخالفین خود، به ویژه با تبلیغات روزمره سوسیالیستی شان کومه له را در دل میلیون انسان جای داده اند و به یک جنبش اجتماعی چپ و سوسیالیست تبدیل کرده اند. این ها ادعا نیست، بلکه واقعیت هایی است که هر کسی که واقعا با چشم بصیرت و آگاه و با خلوص نیت به وقایع سیاسی و تاریخی کردستان و کومه له نگاه کند به سادگی آن ها را می بیند. اگر تاریخ مبارزه کومه له را ورق بزیم در صفحه به صفحه درخشان آن، با دنیایی از صداقت و شهامت و جان فشانی و درایت سیاسی و دل سوزی مسئولانه برای طبقه کارگر و مبارزه سخت بر علیه سرمایه داری و دولت آن مواجه می شویم.

هزاران پیشمرگ فهردان کومه له، در راه آرمان های آزادی خواهانه و سوسیالیستی خود، در جنگ نابرابر با نیروهای آدم کش بورژوازی جان باختند و یا برای همیشه آسیب دیدند. در واقع نیروی پیشمرگ کومه له، بازوی مسلح حزب کمونیست ایران است. می توان درباره قهرمانی ها و ابتکارات و تجارب نیروی مسلح کومه له به عنوان بازوی مسلح یک جریان اجتماعی سوسیالیستی ده ها کتاب نوشت. اما پایگاه اصلی کومه له، در شهرها، در کارخانه ها و کارگاه ها، محلات فقیر نشین، در دانشگاه ها و روستاهاست. این جریان اجتماعی هرگز از مبارزه و آرمان های خود عقب ننشسته و با هر ضعف و کمبود نظری و عملی هم چنان به مبارزه رهایی بخش خود از ستم و استثمار سرمایه داری در همبستگی و اتحاد کارگران و آزادی خواهان سراسر ایران ادامه می دهد.

بگذاریم آقایانی چون مراد عظیمی ها، با یک چرخش قلم هر ناسزایی را به حزب کمونیست ایران و کومه له و بلشویک ها و جریانات دیگر چپ و سوسیالیست پرتاب کنند. اما کم نیستند تاریخ نویسان و تحلیل گران واقع گرا

و برابری طلب و عدالت جو، در مورد نقش و جایگاه همه مبارزین سیاسی انقلابی و سازمان ها و احزاب و وقایع تاریخی، قضاوت دیگری دارند؛ قضاوتی عالانه و به دور از هرگونه پیش داوری و حب و بغضی! مگر تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران می تواند کشتن شفیعی ها، مصطفی فواد سلطانی ها و ترور صدیق کمانگرها، غلام کشاورز و... را فراموش کند؟ مگر تاریخ می تواند هزاران نیروی پیشمرگ و فعال سیاسی سراسر ایران که در جنگی نابرابر در خیابان ها و کمین گاه ها جان باختند و یا هنگامی که به سارت جانپان حکومت اسلامی درآمدند در یک زندان ها اعدام شدند. کم نیستند انسان هایی که فقط به خاطر داشتن یک کتاب ممنوعه و شرکت در یک تظاهرات و غیره به دست جوخه های مرگ سپرده شدند. همه جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم، در جنگ و مبارزه نابرابر با بورژوازی و حکومت جانی آن جان باختند، ترور شدند و یا در زندان ها به دار آویخته و تیرباران شدند. آیا «جرم» شان غیر از این بود که دنیای دیگری می خواستند؛ دنیایی که در آن دیکتاتوری، جنگ، نابرابری، سانسور، اختناق، شکنجه و اعدام و استثمار نباشد؟ مگر هزاران نیروی پیشمرگ کومه له که از صبح تا شب تشنه و گرسنه و با تحمل بی خوابی و فشارهای امنیتی در مقابل یورش گله های حزب اله و بمباران های نیروی هوایی و زمینی ارتش و سپاه و غیره به مردم کردستان، سرافراز و سربلند جنگیدند و جان دادند، به دنبال چه اهدافی بودند؟ غیر از این است که در همبستگی و مبارزه با کارگران و کمونیست ها و انقلابیون سراسر ایران تلاش می کردند و هنوز هم می کنند تا با سرنگونی حکومت اسلامی، کارگران و محرومان جامعه به حق و حقوق مسلم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود دست پیدا کنند؟ آیا درست است که تاریخ مبارزه این انسان ها و سازمان ها و احزاب را روز روشن تحریف کرد و مارک های غیرمنصفانه و غیرعادلانه زد؟ آیا درست است که لحنی و مواضعی مانند مراد عظیمی گرفت و دوست و دشمن را تشخیص نداد؟ با این مواضع چگونه می توان دوست و دشمن را از هم تشخیص داد؟ دوست های مرادها کیانند؟!

کارگران سنندج و سقز و... که در برگزاری علنی روز جهانی کارگر و چه محتوا و مضمون طبقاتی قطع نامه هایی را که به تصویب هزاران کارگر و تجمع کنندگان اول ماه می رسانده اند پیشگام مبارزه طبقاتی بوده اند در مورد موضع مراد و هم فکراتان شان چگونه قضاوت می کنند؟ آیا تجارب برگزاری اول ماه می در شهر سنندج و سقز، یک دستاورد حائز اهمیت و ارزنده ای برای کل جنبش کارگری ایران محسوب نمی شود. در همه سال های اختناق حکومت اسلامی، مراسم اول ماه می در سنندج، از آن چنان سازمان دهی قوی برخوردار بود که هزاران نفر در این مراسم ها شرکت می کردند. در قطع نامه های اول ماه می سنندج در دهه نخست حاکمیت سرمایه داری اسلامی، از جمله به لغو کار کودک، دستمزد برابر برای زنان و مردان کارگر، دفاع از مردم فلسطین تاکید شده است. دورانی که حتا بسیاری از سازمان های چپ نیز توجه چندانی به حقوق کودک و کار کودکان و برابری زن و مرد و همچنین مسایل انترناسیونالیستی نداشتند. غیر از این است که دلیل این تحولات کارگری، وجود «کومه-له- سازمان کردستان حزب کمونیست»، به مثابه یک جریان اجتماعی و قوی سوسیالیستی در کردستان بود؟

جا دارد که در این جا یاد از جمال چراغ ویسی کنیم. جمال، کارگر کمونیست و سخن ران اول ماه می ۱۳۶۸ سنندج بود که در یورش نیروهای سرکوبگر حکومت به فعالین کارگری کردستان در شهرهای سقز، مریوان، بانه، بوکان و سنندج، دستگیر شد. وی، پس از تحمل ۸ ماه زندان و شکنجه، در اوایل بهار ۱۳۶۹، نزدیک به اول ماه می، اعدام شد. یاد جمال چراغ ویسی و یاد همه جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم گرامی باد!

از زمانی که اتحادیه خبازان سقز، به رهبری محمود صالحی تشکیل شد این اتحادیه علاوه بر فعالیت های مختلف رادیکال اش، در عرصه آموزش کارگران و پیگیری مسایل صنفی و اجتماعی آنان، برگزاری مراسم های روز جهانی کارگر با شکل و مضمون و محتوای سیاسی، طبقاتی کمونیستی آن فعال بوده است. محمود صالحی در سازمان دهی اول ماه می ها و برپایی کمیته هماهنگی نیز نقش برجسته ای داشت و سخن گوی این کمیته بود. واقعه روز جهانی کارگر سال ۱۳۸۳ سقز که محمود و هم فکراتان سازمان دهی کردند نقطه عطفی در جنبش کارگری و به عنوان یک دستاورد و واقعه مهم در تاریخ این جنبش ثبت شده است. به همین دلایل حکومت سرمایه داری اسلامی ایران در این سه دهه، محمود و محمودهای را زیر فشارهای امنیتی قرار داده است. محمود در این سه دهه، نزدیک به هشت سال از عمر خود را در زندان های حکومت اسلامی گذارنده است. اما محمود به عنوان یک چهره معروف کارگری دل سوز و مقاوم و هم فکراتان هم چنان راسخ و سربلند در مقابل سرمایه داران و سرکوب های مداوم حکومت آن ها ایستاده است. بنابراین، جنبش کارگری کردستان، جنبشی بالنده و خودآگاه است و نمی توان نخست آن را به گرایش راست و بورژوازی چون جریان آقای عبدالله مهتدی نسبت داد و سپس بر آن تاخت. بعلاوه مه تر از همه نه کارگران کردستان و نه کارگران سراسر ایران، منتظر «باید» ها و «بایستی» های مراد و هم فکراتان نیستند و هیچ موقع هم نبوده اند.

نهایت امر، من سخن گوی و وکیل مدافع حزب کمونیست ایران، کومه له و بلشویک ها نیستم. اما فکر می کنم هیچ انسان آزادی خواه و برابری طلب و عدالت جو و کمونیستی نباید در مقابل این نوع برخوردهای ناروا و مبارزه شکنانه و حرمت شکنانه سکوت کند. نباید اجازه داد جای مبارزه نقد و بررسی تاریخی و اجتماعی سالم و سیاسی به محلی برای لجن مال کردن انسان ها و سازمان ها تبدیل شود. نباید گذاشت فضای سیاسی آلوده به مارک زنی ها شود. چنین فضایی به ضرر هر نوع مبارزه انسان دوستانه و انقلابی و کمونیستی است. هیچ کسی از این نوع برخوردها جز حاکمان بورژوازی سودی نمی برد. از این رو، راستش به نوشته های نظیر نوشته مراد، هر اسمی می توان گذاشت جز این که نقد و بررسی «کمونیستی» و یا «تاریخی»!

مراد که می خواهد به هشتاد نود سال پیش برگردد و به کلنتای «اخلاق کمونیستی» یاد دهد آیا امروز خودش این اخلاق را رعایت می کند؟ بنابراین، نقد و بررسی تاریخ باید عادلانه و واقع بینانه و سالم و به قول مراد اخلاق کمونیستی را رعایت کند تا در جامعه موثر واقع شود. در بهترین حالت، باید همان اسم هایی را برای چنین مدعیانی گذاشت که مارکس و انگلس در مانیفست از تفکر و سیاست های آن ها به عنوان «سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی» نام برده اند. مارکس و انگلس، از جمله در مانیفست نوشته اند: «جای فعالیت

اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخص آن ها و جای شرایط تاریخی نجات را باید شرایط تخیلی آن ها، جای پیشرفت شکل تدریجی پرولتاریا به صورت طبقه را باید شکل جامعه طبق نسخه من درآوردی آن ها بگیرد. در نظر آن ها تاریخ آینده تمام جهان عبارت است از تبلیغ و اجراء عملی نقشه های اجتماعی آنان.» «اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی با تکامل تاریخ نسبت معکوس دارد به همان نسبت که مبارزه طبقاتی بسط می یابد و شکل های مشخص تری به خود می گیرد، این کوشش تخیلی برای قرار گرفتن مافوق این مبارزات و این روش منفی تخیلی نسبت به این مبارزات، هرگونه اهمیت عملی و صلاحیت تئوریک خود را از دست می دهد...»

سه شنبه شانزدهم شهریور ۱۳۸۹ - هفتم سپتامبر ۲۰۱۰